

## چرخش استراتژیک آمریکا از خلیج فارس به منطقه آسیا - پاسیفیک

بهادر زارعی<sup>۱</sup>

استادیار گروه جغرافیای سیاسی دانشکده جغرافیا دانشگاه تهران

فرزاد پیلتن

دکتری روابط بین الملل مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه، وزارت امور خارجه

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۲۱ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۶/۲۹)

### چکیده

قدرت‌های فرامنطقه‌ای غرب در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس بر روی حیات سیاسی و اقتصادی و... تأثیر گذاشته است. منابع نفت و گاز منطقه خلیج فارس قبل از جنگ جهانی اول کشف شد و پس از جنگ در ترمیم ویرانی‌های ناشی از آن نقش مهمی ایفا کرد. به نظر می‌آید رفتار سیاسی بسیاری از قدرت‌های بزرگ در منطقه خلیج فارس متأثر از وجود منابع انرژی سرشار و ارزان آن بوده است. هدف بنیادین این پژوهش بررسی میزان ذخایر نفت و گاز شیل و بهره‌برداری از آن در آمریکا، کانادا و اروپا و تأثیر این منابع بر رفتار سیاسی جدید آمریکا و سایر بازیگران قدرتمند اروپایی است. امروز به صراحت می‌توان گفت میزان برداشت منابع نفت و گاز شیل در آمریکا که به مرز ده میلیون بشکه در روز نزدیک می‌شود، ضمن تحولی نوین در فناوری استخراج و بهره‌برداری این منابع، سبب تأثیرگذاری بر قیمت نفت و گاز در جهان و ایجاد ثبات در تأمین امنیت انرژی در نیمه نخست قرن فرارو خواهد شد. از ویژگی‌های بارز منابع عظیم نفت و گاز شیل تغییر و چرخش استراتژیک آمریکا از خلیج فارس به آسیا - پاسیفیک است که در رقابت و همکاری با سه قدرت بزرگ منطقه یعنی چین، هند و ژاپن و در تعامل بیشتر با آسه‌آن و استرالیا قرار خواهد گرفت. منطقه آسیا - پاسیفیک در قرن بیست و یکم مهد تمرکز سرمایه، فناوری و بازار بزرگ مصرف کالا و خدمات خواهد بود. آمریکا برای اینکه بتواند منافع لازم را از این منطقه ببرد، از ابتدای این قرن با چرخش استراتژیک از خلیج فارس به آسیا - پاسیفیک تمرکز کرده و حضور خود را پررنگ ساخته است و تا مدت زمانی طولانی در این منطقه باقی خواهد ماند.

### واژه‌های کلیدی

آسیا - پاسیفیک، خلیج فارس، چین، سیاست خارجی آمریکا، نفت و گاز شیل.

### مقدمه

بیش از یک قرن است که جغرافیای انرژی در جهان قدرت‌های بزرگ و صنعتی را به سمت خود فرا خوانده است. به دلیل اهمیت منابع راهبردی نفت و گاز در چرخه صنعت و نیاز قدرت‌ها و کشورهای صنعتی به آن برنامه کنترل، نفوذ و نظارت بر مناطق ژئوپلیتیکی خاورمیانه و خلیج فارس بخشی از استراتژی همه کشورهای صنعتی در قرن بیستم بوده است. نظر به وجود بیش از دوسوم منابع نفت و گاز جهان در منطقه جغرافیایی خلیج فارس و نفت به مثابه خون صنعت نوین که به گفته کلمانسو با خون سربازان اروپایی برابری می‌کرد، نقش بارزی در فرایند توسعه صنعتی غرب داشته است که با صنعتی شدن بیشتر اروپا و آمریکا پس از جنگ جهانی دوم اهمیت آن دوچندان شد. با تأسیس اوپک در سال ۱۹۶۰ و درک دیر هنگام اعضا دال بر اهمیت این منابع برای اقتصاد صنعتی به افزایش قیمت آن روی آوردند و از همین زمان مداخله و نقش‌آفرینی بازیگران فرامنطقه‌ای در این کشورها نیز رو به فزونی گرفت. با افزایش تقاضا برای نفت و گاز در جهان به دلیل توسعه فرایند صنعتی شدن به سراسر جهان، قیمت نفت و گاز نیز متعاقب آن افزایش یافت، به گونه‌ای که جست‌وجو برای یافتن منابع جدید نفت و گاز و سایر انرژی‌های جایگزین در دستور کار کشورهای صنعتی غرب و شرق قرار گرفت. منابع نفت و گاز شیل که قرن‌ها به صورت محدود مورد استفاده بومیان مناطق قرار گرفته بود، به دلیل افزایش قیمت نفت و گاز طبیعی در جهان و با تحول نوینی که در فناوری بهره‌برداری از این ذخایر توسط آمریکا و کانادا و سپس انگلستان صورت گرفت، کاملاً اقتصادی و مقرون‌به‌صرفه شد، به گونه‌ای که در آمریکا برداشت از این منابع با یک میلیون بشکه در روز آغاز شده و امروز به مرز ده میلیون بشکه نزدیک شده است. این تحول بزرگ در فناوری بهره‌برداری از انرژی سبب تغییر استراتژیک رفتار آمریکا از خاورمیانه و خلیج فارس به آسیا - پاسیفیک شده است. بازخیزی اقتصادی آسیا پس از دو قرن خواب (از ۱۸۰۰ تا ۲۰۰۰م) و اینکه در قرن حاضر فناوری، سرمایه که بنیان اقتصاد جهانی را شکل می‌دهد در آسیا می‌تپد، آمریکا را به تغییر استراتژیک رفتار سیاسی در این برهه حساس واداشته و به سمت آسیا- پاسیفیک و حضور همه‌جانبه سیاسی، نظامی و اقتصادی سمت‌وسو داده است. در این پژوهش تلاش بر این است تا به طور کامل به این موضوع پرداخته شود.

### روابط چین و آمریکا

روابط آمریکا و چین طی دهه گذشته با فراز و فرودهای نسبتاً زیادی روبه‌رو بوده است. پس از جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی که از دوستی کوتاه‌مدت با چین و دشمنی بلندمدت تداوم یافته بود، سرانجام در همین فضای دشمنی کم‌خطر هم فروپاشید. به تبع الگوی

حاکم بر روابط آمریکا و چین هم تغییر شکل یافت. در این زمینه از دهه ۱۹۹۰ به تدریج الگوی جدیدی در روابط دو کشور شکل گرفت که آن را می‌توان در قالب اقتصادی و رقابت استراتژیک - رویکردی مبتنی بر همکاری و رقابت توأمان - سازه بندی و تعریف کرد. در قالب این الگو، دو کشور در حوزه‌های وسیعی با محوریت اقتصاد وارد همکاری و در حوزه‌های مهم دیگر مانند امنیت بین‌الملل وارد رقابت شدند و در حوزه تأمین امنیت انرژی نیز از رویکردی مبتنی بر همکاری و رقابت توأمان پیروی می‌کنند. این الگو در دوران پساجنگ سرد، همچنان در روابط دو کشور در حوزه‌های مختلف در چارچوب وابستگی متقابل حاکم بوده است (کشمری، ۱۳۹۳: ۹۰). یکی از وجوه پراهمیت و رو به توسعه روابط دو کشور افزایش تعاملات اقتصادی و تجاری است که در دهه گذشته به سرعت رو به فزونی بوده است. می‌توان گفت حجم عظیم مبادلات تجاری دو کشور در ابعاد و اندازه‌ای بوده است که وابستگی متقابل به‌عنوان اصل تنظیم‌کننده در روابط میان دو ابرقدرت در نظام بین‌الملل کنونی تعریف شده است. براساس آخرین آمارهای ارائه شده حجم تجارت خارجی دو کشور در سال ۲۰۱۱، به میزان ۵۰۳ میلیارد دلار و در سال ۲۰۱۹ حدود ۶۸۲/۲ میلیارد دلار بوده، حال آنکه در سال ۱۹۷۹ آغاز گشایش سفارتخانه‌های دو کشور، میزان مبادلات تجاری دو کشور حدود ۱۰۰ میلیون دلار گزارش شده است. در شرایط کنونی، آمریکا نیز منافع بسیار زیادی از تجارت با چین دارد، رشد صادرات آمریکا به چین دو برابر رشد صادرات آمریکا به سایر کشورهای دنیا بوده و این میزان در سال ۲۰۱۹ به حدود ۱۸۲/۲ میلیارد دلار رسیده است. در حقیقت اهمیت چین برای آمریکا طی بیست سال گذشته به‌طور پیوسته در سیاست‌های راهبردی این کشور در نظام بین‌الملل رو به افزایش بوده است. چین با میزان ۱۹/۹ درصد از کل واردات آمریکا بزرگ‌ترین تأمین‌کننده واردات این کشور محسوب می‌شود، همچنین آمریکا با صادرات ۱۰ درصد از نیازهای بازار بزرگ چین سومین صادرکننده به چین در سال ۲۰۱۹ بوده است. چین دومین بازار بزرگ اقلام صادرات کشاورزی آمریکا نیز محسوب می‌شود. از سوی دیگر، چین دارای بیشترین جمعیت دنیاست (۱,۴۲۷,۶۴۷,۷۸۴ نفر، ۲۰۱۸) و رشد سریع اقتصادی چین و قرار دادن آن در خدمت نیروی نظامی می‌تواند توانمندی فزاینده‌ای به این کشور بدهد و این می‌تواند جایگاه آمریکا در شرق آسیا و متحدان آن یعنی کره و ژاپن را تضعیف کند و موازنه قدرت را در جهان به نفع خویش تغییر دهد. آمریکا بسیار نگران است که رشد فزاینده اقتصاد چین موجب شود که از آن در خدمت نیروی نظامی و افزایش توان و قدرت خود در این حوزه بهره‌برد و چین را به هژمون منطقه شرق آسیا یا در سطح جهانی تبدیل کند و این مسئله می‌تواند در هر دو حالت (هژمون منطقه‌ای یا هژمون جهانی) تهدیدکننده منافع آمریکا و به‌ویژه منافع متحدان آن در آسیا-پاسیفیک خواهد بود. از همین رو و به دلیل پیش‌بینی این

تهدیدات در آینده نزدیک، آمریکا راهبرد جدیدی را در این خصوص اتخاذ کرده است و در این راهبرد تلاش دارد با رویکرد همکاری-تقابل به رفع یا کاهش این نگرانی‌ها در قبال چین بپردازد. براساس این راهبرد جدید، آمریکا در نظر دارد حضور نظامی خود در آسیا-پاسیفیک را تقویت کند. در واقع آمریکا در جست‌وجوی موازنه جدیدی از قدرت در آسیاست و تلاش می‌کند از طریق مهار سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی چین این موازنه را برقرار سازد. سهم فزاینده بودجه نظامی چین طی سال‌های گذشته و برنامه‌های آن کشور برای نوسازی بخش نظامی خود، موجب تقویت نگرانی‌های آمریکا شده است. در راهبرد نظامی آمریکا در سال ۲۰۱۷ این نگرانی یعنی خیزش چین، به‌عنوان قدرت جدید اقتصادی و نظامی چین آمده است: «امروز، آمریکا باید برای روابط مثبت در سراسر جهان رقابت کند. چین و روسیه برای سرمایه‌گذاری خود جهان در حال توسعه را به‌منظور گسترش نفوذ و به‌دست آوردن مزایای رقابتی علیه آمریکا هدف گرفته‌اند. چین در حال سرمایه‌گذاری میلیاردی دلار در زیرساخت‌ها در سراسر جهان است» (استراتژی امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۷).

به نظر می‌رسد مهم‌ترین مؤلفه‌های استراتژیک آمریکا در قبال چین چنین باشد: ۱. جلوگیری از گسترش نفوذ همه‌جانبه و فراگیر چین در منطقه آسیا - پاسیفیک، رهبران آمریکا با تأکید بر تعامل با چین در منطقه در تلاش‌اند تا روابط با چین را بر مبنای تعامل بر پهنه پاسیفیک توسعه بخشند. در این زمینه، سیاست خارجی آمریکا در منطقه آسیا-پاسیفیک مبتنی بر پیوندهای امنیتی دوجانبه سخت و روابط اقتصادی چندجانبه نرم است. در این سیاست مجموعه‌ای از چانه‌زنی‌های سیاسی میان آمریکا و کشورهای منطقه شکل گرفته است. آنچه هم‌اکنون کانون نگرانی‌های آمریکا در مورد ساختار در حال پیدایش منطقه جغرافیایی آسیا - پاسیفیک قرار دارد، نفوذ روزافزون چین است و در صورت تسلط چین بر نهادهای منطقه‌ای شرق آسیا این خطر وجود دارد که این کشور آنها را در مسیری قرار دهد که با اهداف آمریکا هماهنگ نباشد (Chachavalpongpun, 2012: 85). ۲. تمرکز بر ایجاد اعتماد متقابل در روابط دوجانبه از منظر دولتمردان آمریکا دو کشور با وجود اختلافاتی که در حوزه مسائل امنیتی با یکدیگر دارند، در حوزه‌های وسیعی با یکدیگر همکاری می‌کنند و همین امر می‌تواند زمینه را برای اعتماد متقابل فراهم آورد (Brzezinski, 2012: 98). همکاری‌های گسترده اقتصادی آمریکا با چین نیز با هدفی سیاسی صورت می‌گیرد، چراکه بر این اعتقاد لیبرال تکیه دارند که کمک به رشد اقتصادی در این کشور ضمن اینکه منافع اقتصادی کلانی برای آمریکا به‌همراه دارد و چین را به لحاظ اقتصادی به آمریکا وابسته خواهد کرد، به رشد طبقه متوسط در چین منجر خواهد شد و این مسئله در بلندمدت ساختار سیاسی چین را به سمت دموکراتیک شدن دگرگون خواهد کرد.

## بحث و یافته‌ها

### تجدید موازنه استراتژیک آمریکا در منطقه آسیا- پاسیفیک

جرج دبلیو بوش رئیس‌جمهور آمریکا طی سخنرانی سالانه در سال ۲۰۰۷، اعلام کرد که اتکای آمریکا به نفت خارجی، منافع ملی این کشور را در قبال رژیم‌های دشمن و گروه‌های تروریستی که توانایی قطع صادرات نفت و بالا بردن بهای انرژی به منظور آسیب زدن به اقتصاد آمریکا را دارند، آسیب‌پذیرتر ساخته است. این مسئله مباحث عمده‌ای را در محافل سیاستگذاری این کشور در خصوص ابعاد ژئوپلیتیکی و امنیت ملی، وابستگی آمریکا به واردات نفت و ضرورت در پیش گرفتن سیاست‌هایی به منظور کاهش وابستگی آمریکا به واردات نفت مطرح کرد.

دولتمردان آمریکایی برنامه‌های بسیار وسیع، استراتژیک و بلندمدتی را برای عملیاتی ساختن این موضع‌گیری به دلیل ضرورت اجتناب‌ناپذیر آن برای آینده انرژی آمریکا، طراحی و تدوین کرده‌اند. آنها معتقدند بدون استقلال انرژی، به دلیل رشد نسبتاً سریع منابع سوخت و تأمین نفت و گاز آمریکای شمالی تبعات ژئوپلیتیکی سنگینی به همراه خواهد داشت. البته این تبعات الزاماً سریع نیستند، اما به مرور زمان به وجود خواهند آمد و آمریکا را با چالش‌های بزرگی مواجه خواهند ساخت. به همین منظور بیشتر اعضای کنگره آمریکا از استقلال انرژی این کشور به منظور کاهش تهدیدهای ناشی از وابستگی به نفت وارداتی به امنیت ملی آمریکا دفاع کردند، به طوری که امروز شاهد تحولی در سیاستگذاری انرژی آمریکا از مفهوم امنیت انرژی به مفهوم استقلال انرژی هستیم (Kissinger & Henry A, 2012).

با توجه به مسائل فراروی، آمریکا در چارچوب استراتژی امنیت انرژی خود دو هدف اساسی را در پیش گرفته است؛ ابتدا، تلاش برای کاهش وابستگی به منابع نفت کشورهای عضو اوپک و خلیج فارس، به ویژه پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و جایگزین کردن آن با افزایش واردات از سایر مناطق نفت‌خیز پیرامون خود مانند کانادا، مکزیک و ونزوئلا و در نهایت غرب آفریقا در کوتاه‌مدت بوده است. هدف دوم طی سال‌های اخیر بهره‌برداری از منابع هیدروکربوری غیرمتعارف به عنوان منبع جدید انرژی و با هدف کاهش وابستگی به دیگر انواع انرژی فسیلی و تقویت امنیت انرژی واردکنندگان عمده نفت و گاز به ویژه آمریکا مورد توجه قرار گرفته است. یکی از این منابع جدید انرژی، نفت و گاز شیل است (Westphal, 2013:1).

طی سال‌های اخیر بهره‌برداری از منابع هیدروکربوری غیرمتعارف به عنوان منبع جدید انرژی و با هدف کاهش وابستگی به دیگر انواع انرژی فسیلی و تقویت امنیت انرژی واردکنندگان عمده نفت و گاز به ویژه آمریکا مورد توجه قرار گرفته است. یکی از این منابع جدید انرژی، نفت و گاز شیل است. نفت و گاز شیل به ذخایر هیدروکربوری طبیعی گفته

می‌شود که در تشکیلات زمین‌شناسی شیل به دام افتاده است. شیل‌ها، سنگ‌ها و صخره‌های رسوبی ریزدانه‌ای هستند که از به هم فشردگی گل‌ولای ذرات معدنی به وجود می‌آیند و حاوی مقادیر نسبتاً زیادی از مواد عالی به نام کروژن هستند که می‌توان از آن حجم زیادی نفت و گاز قابل احتراق تولید کرد (Westphal, 2013:1). بزرگ‌ترین ذخایر کشف‌شده نفت شیل در جهان متعلق به منطقه گرین‌ریور، شامل بخشی از ایالت‌های کلرادو، یوتا و وایومینگ در غرب آمریکاست. پیش‌بینی‌های انجمن زمین‌شناسان آمریکا حاکی از این است که این منطقه پهناور (۱۲۰۰ مایل) در حدود ۱/۲ تریلیون بشکه نفت از منابع شیل به طور متوسط دارای بیش از ۱۵ گالن در هر تن شیل است. اما با توجه به ملاحظات زیست‌محیطی و مناطق شهری پرجمعیت پیش‌بینی می‌شود بین ۵۰۰ تا ۱/۱ تریلیون بشکه از منابع نفت شیل این منطقه قابل استحصال است.

جدول ۱. میزان ذخایر قابل برداشت نفت شیل در جهان

نام کشور	(میلیارد بشکه)
آمریکا	۸۰۱/۷
کانادا	۵۰۰
روسیه	۵۴۳/۲
دریای خزر	۱۶۰/۳
جهان	۱۲۴/۳
جمع	۲۱۲۹/۵

Source: (James Baker III Institute for Public Policy October 2018)

برخی پیش‌بینی‌ها حاکی از آن است که شیل نفتی تا سال ۲۰۳۰ بیش از یک سوم رشد در استفاده از نفت غیرمتعارف را در سراسر جهان به خود اختصاص دهد (WEC, 2013: 102). به منظور تحلیل بهتر و منطقی‌تر این منابع در آینده شایان ذکر است که میانگین ذخیره نفت شیل معادل ۸۰۰ میلیارد بشکه قابل برداشت است که این مقدار به‌تنهایی سه برابر ذخایر کشف‌شده عربستان سعودی به‌عنوان بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت در جهان و معادل ۷۰ درصد ذخیره نفت خام دنیا در این قرن است. آمریکا به‌طور متوسط روزانه ۲۰ میلیون بشکه نفت مصرف می‌کند که اگر روزانه ۱۰ میلیون بشکه نفت شیل برداشت کند، تا ۲۰۰ سال نیاز آمریکا به انرژی فسیلی از خارج برطرف می‌شود. حال اگر سیاست دولت آمریکا را که عبارت از کاهش ۱۰ درصدی سالانه سوخت‌های فسیلی از سبد انرژی آمریکاست و در دولت اوباما به آن توجه خاصی شده است، لحاظ کنیم، درمی‌یابیم که آمریکا در سال‌های آینده به نفت خلیج فارس نیازی نخواهد داشت. همان‌گونه که امروز آمریکا نفت بسیار محدودی از این منطقه

(از عربستان و عراق در مجموع حدود یک و نیم میلیون بشکه) جهت مصرف داخلی خود خریداری می کند.

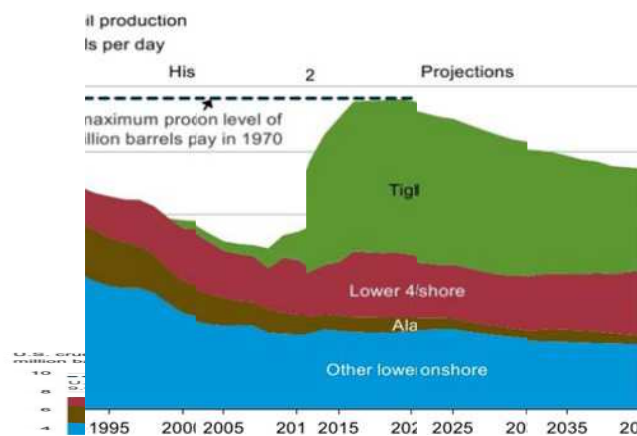
جدول ۲. واردات نفت خام آمریکا از کشورهای منطقه خلیج فارس (هزار بشکه)

عراق	عربستان سعودی	سال
۰	۱۲۶۰	۱۹۹۵
۸۷۵	۱۵۲۳	۲۰۰۰
۱۰۷۷	۱۴۴۵	۲۰۰۵
۳۴۱	۷۰۰	۲۰۱۹

Ela, 2019

جدول ۲ میزان واردات نفت آمریکا از منطقه خلیج فارس را نشان می دهد. همان طور که مشاهده می شود از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۱، فقط دو کشور عربستان و عراق بخش اندکی (۱۳ درصد) از نفت مورد نیاز آمریکا (۲۰ میلیون بشکه) را تأمین می کرده اند و شش کشور دیگر منطقه نقشی در تأمین نیازهای نفتی آمریکا نداشته اند؛ دوم اینکه، میزان نفت وارداتی آمریکا از این دو کشور نیز به طور مرتب رو به کاهش بوده و به حدود ۵ درصد سقوط کرده است (جدول ۲، ۲۰۱۹) و به جای آن کشورهای آفریقای غربی، نیجریه و آنگولا بخشی از نفت مورد نیاز آمریکا را تهیه می کنند و مابقی از کانادا، مکزیک، ونزوئلا و کلمبیا تأمین می شود. دلیل بی علاقه بودن آمریکا به نفت کشورهای منطقه خلیج فارس در درجه اول ناامنی های مدام منطقه طی شش دهه گذشته بوده است. فراهم ساختن امنیت این منطقه برای آمریکا هزینه های زیادی را به همراه داشته است، به گونه ای که بعضی سال ها با احتساب هزینه های امنیتی که آمریکا در این منطقه می پرداخته، موجب افزایش دو برابر قیمت نفت برای این کشور شده است. امروز سبد انرژی آمریکا دارای رشد سالانه ۲/۸۰ درصد انرژی های تجدیدپذیر است و رشد سریع اتانول (۲۷ درصد)، گاز طبیعی، زغال سنگ و سوخت هسته ای، سبب رشد منفی سالانه نفت شده است. به همین دلیل بازنگری در سیاست های نفتی آمریکا و مناطقی که این کشور نفت مورد نیاز خود را دریافت می کرده است، در ابتدای قرن بیست و یکم اجتناب ناپذیر بود. از سوی دیگر، افزایش قیمت نفت زمینه بهره برداری از منابع نفت و گاز درون این کشور از جمله نفت و گاز شیل را برای آن بهتر فراهم ساخت (جدول ۳ مقدار مصرف حامل های انرژی آمریکا را تا سال ۲۰۳۵ به خوبی نشان می دهد). چنانچه نفت شیل آمریکا که از سال ۱۹۹۰ تولید اقتصادی آن آغاز شده روند رو به رشد خود را ادامه دهد، در آینده نه چندان دور این کشور یکی از بزرگ ترین تولیدکنندگان جهانی نفت خواهد بود. شایان ذکر است که تولید نفت شیل

یا نفت غیرمتعارف در آمریکا در سال ۲۰۱۴ به ۳/۵ میلیون بشکه در روز رسیده است؛ یعنی ۸۰۰ هزار بشکه افزایش عرضه نسبت به وضعیت مشابه در سال ۲۰۱۳. این در حالی است که در سال ۲۰۱۰ تولید نفت از ذخایر شیل یا غیرمتعارف حداکثر ۱ میلیون بشکه در روز بوده است. براساس اعلام اداره اطلاعات انرژی آمریکا در سال ۲۰۱۸، تولید نفت این کشور با ثبت رکورد ۱۲/۱ میلیون بشکه در روز، رقاباتی همچون عربستان سعودی و روسیه را پشت سر گذاشته است. مطابق با آمار اداره اطلاعات انرژی آمریکا، تولید نفت این کشور در سال ۲۰۱۹، ۱/۳۶ میلیون بشکه در روز رشد کرده و به ۱۲/۳۲ میلیون بشکه رسیده است. همچنین در سال ۲۰۲۰ تولید نفت آمریکا ۹۴ هزار بشکه در روز رشد می‌کند که هزار بشکه در روز بیشتر از پیش‌بینی قبلی است. با وجود کندی رشد تولید در سال ۲۰۱۹ اداره اطلاعات انرژی آمریکا انتظار دارد تولید نفت آمریکا در سال‌های ۲۰۱۹ و ۲۰۲۰ به رکورد جدیدی صعود کند و میزان تولید تا پایان سال ۲۰۲۰ به‌طور میانگین به ۱۳/۵ میلیون بشکه در روز افزایش یابد. بخش مهمی از علت رونق تولید نفت آمریکا به فعالیت صنعت شیل مرتبط می‌شود که کمک کرده ایالات متحده در تولید نفت از روسیه و عربستان سعودی پیشی گیرد و به بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت جهان تبدیل شود (EIA, 2019).



شکل ۱. تولید نفت شیل آمریکا (۱۹۹۰ - ۲۰۴۰)



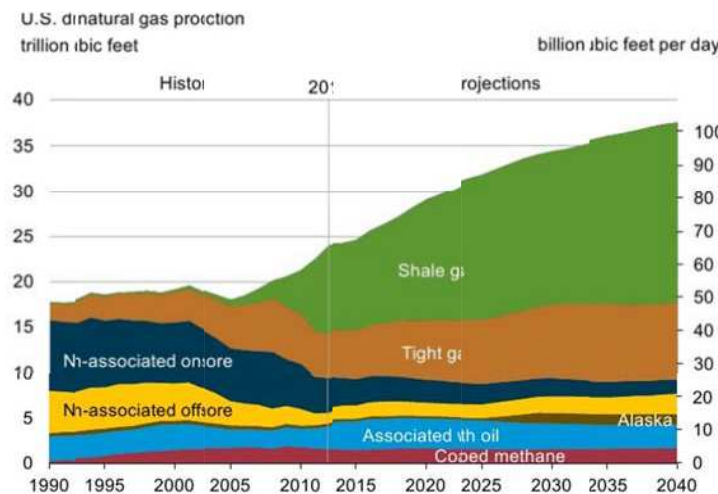
جدول ۳. پیش‌بینی مصرف انواع حامل‌های انرژی در ایالات متحده آمریکا تا سال ۲۰۳۵

نرخ رشد سالانه (درصد)	سال								نوع سوخت
	۲۰۳۵	۲۰۳۰	۲۰۲۵	۲۰۲۰	۲۰۱۵	۲۰۱۲	۲۰۱۱	۲۰۱۰	
-۰/۲۰	۲/۸۶	۲/۸۸	۲/۸۶	۲/۷۴	۲/۵۱	۲/۷۵	۲/۷۳	۲/۷۵	LPG
۲۷/۰۰	۱/۲۲	۰/۷۲	۰/۳	۰/۱۳	۰/۰۱	ناچیز	ناچیز	ناچیز	اتانول ۸۵ (درصد)
-۰/۴	۳۳/۶۲	۳۳/۴	۳۳/۴۱	۳۳/۵	۳۴/۲۱	۳۳/۹۷	۳۳/۸۴	۳۴/۵	نفت
۰/۴۰	۲۷/۲۶	۲۶/۷۲	۲۶/۱۴	۲۶/۰۷	۲۶	۲۵/۸	۲۵/۱	۲۴/۷۱	گاز طبیعی
۰/۱۰	۲۱/۱۵	۲۰/۵۹	۲۰/۰۲	۱۸/۷۳	۱۷/۸	۱۹/۴۶	۲۰/۶	۲۰/۷۶	زغال‌سنگ
۰/۴۰	۹/۲۸	۹/۵۶	۹/۶	۹/۲۸	۸/۶۸	۸/۵	۸/۲۲	۸/۴۴	سوخت هسته‌ای
۲/۸۰	۱۱/۲۸	۱۰/۲۱	۹/۳۸	۸/۵۷	۷/۹۲	۷/۱۳	۷/۵۲	۶/۷۲	تجدیدپذیر
-۲/۹۰	۰/۰۴	۰/۰۵	۰/۰۸	۰/۰۹	۰/۱	۰/۱	۰/۱۲	۰/۰۹	واردات برقی
	۱۰۶/۹۳	۱۰۴/۳۲	۱۰۱/۹۹	۹۹/۳۲	۹۷/۴۳	۹۷/۹۳	۹۸/۳۵	۹۸/۱۶	کل

Source: EIA.

به‌غیر از نفت شیل در آمریکا که توانسته نیاز به دنیای دارندگان آن در خلیج فارس را به حداقل برساند و سیاست خارجی مستقل‌تری را در این منطقه در پیش بگیرد، منابع عظیم گاز شیل در این کشور سبب ایجاد تحولی بزرگ در مصرف انرژی آمریکا شده است. از مزیت‌های گاز شیل در اقتصاد آمریکا این است که منبع داخلی تأمین سوخت محسوب می‌شود و برای کشور دارنده آن امنیت انرژی پایدارتری را به ارمغان می‌آورد. از این نظر داستان گاز غیرمتعارف آمریکا به‌منزله تغییر پارادایمی در تولید گاز طبیعی محسوب می‌شود. حجم منابع غیرمتعارف گاز شیل به‌مراتب از ذخایر متعارف اثبات‌شده جهان بیشتر است. بنا به پیش‌بینی مجله زمین‌شناسی آمریکا و انستیتوی منابع طبیعی و زمین‌شناسی آلمان فدرال حجم ذخایر قابل برداشت گاز متعارف در حدود ۴۴۰ تریلیون فوت مکعب برآورد شده است، درحالی‌که حجم ذخایر غیرمتعارف گاز بیش از ۹۰۰ تریلیون فوت مکعب برآورد می‌شود. به‌نظر می‌رسد از این حجم گاز غیرمتعارف حدود ۳۸۰ تریلیون فوت مکعب آن قابل برداشت باشد که

مجموع حجم گاز متعارف و غیرمتعارف قابل برداشت در جهان را به حدود ۸۰۰ تریلیون فوت مکعب می‌رساند که این حجم با تولید فعلی برابر با ۲۵۰ سال تولید گاز در جهان است. در این میان آمریکای شمالی یعنی ایالات متحده و کانادا با ۲۲/۲ درصد بیشترین گاز شیل جهان را دارا هستند. براساس پیش‌بینی اداره اطلاعات انرژی آمریکا از مجموع رشد ۵۶ درصدی تولید گاز در بین سال‌های ۲۰۱۲ تا ۲۰۴۰ که بخش مهمی از آن در نتیجه رشد تولید گاز شیل و منابع گازهای ساحلی خواهد بود، تولید گاز شیل آمریکا از ۹/۷ تریلیون فوت مکعب در سال ۲۰۱۲ به ۱۹/۸ تریلیون فوت مکعب در سال ۲۰۴۰ افزایش خواهد یافت و سهم گاز شیل نیز از کل گاز طبیعی تولیدشده در آمریکا از ۴۰ درصد به ۵۳ درصد در سال ۲۰۴۰ خواهد رسید (EIA, 2014: 23).

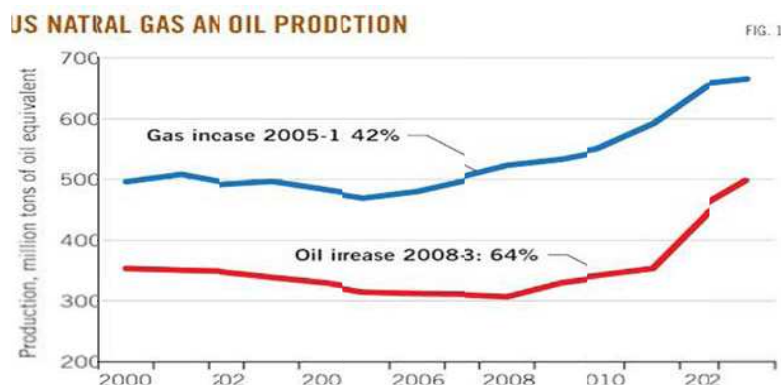


شکل ۲. تولید گاز شیل آمریکا از ۱۹۹۰ - ۲۰۴۰ (تریلیون فوت مکعب)

در سال ۲۰۱۰ آمریکا حدود ۱۱ درصد کل نیازش به گاز طبیعی را وارد کرد. بنا به پیش‌بینی اداره اطلاعات انرژی آمریکا با توجه به رشد سریع تولید گاز در آمریکا نسبت به مصرف آن، طی یک دهه آینده صادرات گاز طبیعی از واردات آن پیشی خواهد گرفت، به طوری که در سال ۲۰۳۵ آمریکا به صادرکننده اصلی گاز در جهان با تولید ۱/۴ تریلیون فوت مکعب تبدیل خواهد شد که نیمی از این گاز به صورت میعانات گازی و نیمی دیگر از طریق خطوط لوله از مسیر مکزیک صادر خواهد شد (EIA, 2012: 94).

تولید نفت آمریکا با رشد ۶۰ درصدی از ۵/۱ میلیون بشکه در سال ۲۰۰۵ به ۸ میلیون به ۱۲/۳ میلیون بشکه در سال ۲۰۱۹ افزایش یافته است و سهم واردات نفت آمریکا از ۶۰ درصد

در سال ۲۰۰۵ به ۳۶ درصد در سال ۲۰۱۳ کاهش یافته است. براساس برآورد آژانس بین‌المللی انرژی، آمریکا می‌تواند در سال ۲۰۱۵ عربستان سعودی را به تولیدکننده شماره یک نفت جهان تبدیل شود و روسیه را پشت سر بگذارد، اما در سال ۲۰۱۹ آمریکا موفق شد دو کشور عربستان سعودی و روسیه را پشت سر بگذارد و به اولین تولیدکننده نفت در جهان تبدیل شود و بخشی از تولیدات نفت خود را به کره جنوبی صادر کند و جایگزین صادرات نفت ایران شود. در صورتی که این روند کامل شود، آمریکا در سال ۲۰۲۰ به بزرگ‌ترین صادرکننده گاز و در سال ۲۰۳۰ به بزرگ‌ترین صادرکننده نفت و گاز جهان تبدیل خواهد شد که بخش مهمی از این افزایش تولید مرهون لایه‌های نفتی و گازی شیل در داکوتای شمالی و تگزاس است (Luft, 2014: 78).



شکل ۳. تولید نفت و گاز طبیعی آمریکا (۲۰۰۰-۲۰۱۲)

### نفت و گاز شیل و سیاست خارجی آمریکا

کشورها در سیاست‌های خارجی خود با بهره‌گیری از ظرفیت‌های انرژی ملی و در چارچوب دیپلماسی انرژی، راهبرد نوین رشد و توسعه اقتصادی و تأمین منافع و امنیت ملی را در پیش گرفته‌اند که ایالات متحده با توجه به ظرفیت‌های انرژی که در داخل دارد، سعی در برنامه‌ریزی طولانی‌مدت خود در تسلط و بعضاً خودکفا شدن در این حوزه با تسلط بر مناطق مختلف منطقه‌ای دارد و سعی می‌کند آن را دست‌مایه قدرت برتر و جهانی خود سازد. برای آمریکا در عرصه داخلی، مسئله لزوم استقلال انرژی و عدم اتکا به واردات به‌خصوص در پی بحران‌های نفتی در دهه ۷۰ میلادی پیوسته به‌عنوان یک دستور کار برای دولت‌های مختلف آمریکا مطرح بوده و عنصر تعیین‌کننده‌ای در روابط بین دولت و کنگره بوده است. این پدیده در دوره ریاست جمهوری بوش نیز قابل مشاهده است. «قانون امنیت استقلال انرژی» در سال

۲۰۰۷ بعد از تصویب در کنگره به امضای رئیس‌جمهور رسید. عنوان قانون مزبور، خود گویای حساسیت آمریکا با اتکا به واردات انرژی و لزوم کسب استقلال و خودکفایی در این عرصه است. در قانون مزبور تأکید خاصی بر «افزایش تولید انرژی‌های جایگزین انرژی فسیلی» و «کاهش تقاضای نفت» شده است. این دو مهم از طریق وضع مقررات و تعیین استانداردهای ویژه برای تولیدکنندگان انرژی، پژوهشی علمی در زمینه انرژی‌های جایگزین و کاهش مصرف بنزین برای اتومبیل به سقف یک گالن برای ۳۵ مایل عملی خواهد شد. براساس قانون مزبور تحقیقات گسترده‌ای برای کاهش مصرف انرژی در همه عرصه‌های صنعتی از جمله پژوهش در تکنولوژی مربوط به تولید نسل جدیدی از باتری‌ها، تولید انرژی خورشیدی و همچنین گسترش انرژی هسته‌ای انجام خواهد گرفت. این قانون همچنین به مصرف حداقل ۳۶ میلیارد گالن انرژی غیرفسیلی تا سال ۲۰۲۲ منجر خواهد شد که گام مهمی در کاهش اتکا به نفت وارداتی است. شاید این امر برای آمریکایی‌ها آن‌طور که آژانس بین‌المللی انرژی می‌گوید، محقق شود. آژانس معتقد است در ده سال آینده موفقیت آمریکا در استخراج نفت و گاز شیل از لایه‌های سنگ‌های رسوبی در ایالت‌های داکوتای شمالی و تکزاس، نقش کشورهای اوپک را به‌عنوان مهم‌ترین تولیدکننده نفت جهان کاهش خواهد داد. به‌نظر می‌رسد رشد شتابان تولید نفت و گاز شیل برای همیشه نه فقط بازار جهانی انرژی، بلکه روابط خارجی آمریکا و به‌طور خاص سیاست خارجی این کشور را نیز تغییر خواهد داد. در این زمینه فرید زکریا، از نظریه‌پردازان و تحلیلگران و شرق‌شناس مشهور به‌ویژه منطقه خاورمیانه و خلیج فارس، در خصوص اهمیت و جایگاه نفت و گاز شیل در سیاست خارجی آینده آمریکا می‌نویسد: ارتقای نفت و گاز شیل به بزرگ‌ترین انتقال در تولید انرژی شکل داد و دستاوردهای اقتصادی و سیاسی آن عمیقاً برای ایالات متحده سودمند است (Zakaria, 2008, 133).

به عقیده بسیاری از تحلیلگران مسائل بین‌المللی تغییر ژئوپلیتیک واقعی در عرصه جهانی در قرن فرا روی، ورود انرژی شیل به بازار است که در دهه گذشته به‌وجود آمد. اوایل قرن بیست‌ویکم آمریکا به‌نحو فزاینده‌ای به واردات انرژی وابسته بود و روزانه ۲۰ میلیون بشکه نفت از سراسر جهان وارد می‌کرد و پایانه‌هایی را برای واردات گاز مایع طبیعی با قیمت زیاد ایجاد کرده بود. اما اکنون آمریکای شمالی پایانه‌هایی را برای صادرات ال‌ان‌جی ارزان‌قیمت ایجاد کرده و رقیبی سرسخت برای ال‌ان‌جی صادراتی دو کشور اندونزی و قطر است. پیش‌بینی می‌شود که این قاره تا دهه ۲۰۲۰ در زمینه انرژی به خودکفایی برسد. انقلاب ناشی از تولید انرژی شیل، تأثیراتی نیز بر سیاست خارجی آمریکا داشته است. تولید انرژی شیل، وضعیت اقتصادی آمریکا را بهبود می‌بخشد و فرصت‌های شغلی بیشتری را ایجاد می‌کند. کاهش واردات به توازن پرداخت‌ها کمک می‌کند. درآمدهای مالیاتی جدید فشار بر بودجه

دولت را کاهش می‌دهد. انرژی ارزان‌تر، صنایع این کشور و به‌خصوص صنایع انرژی مانند پتروشیمی، آلومینیوم و فولاد را در سطح جهان رقابتی‌تر می‌کند. سایر تحلیلگران حتی پا را از این حد فراتر می‌گذارند و استدلال می‌کنند که منافع آمریکا در منطقه آشوب‌زده خلیج فارس و خاورمیانه در بلندمدت با توقف واردات نفت از این منطقه کاهش خواهد یافت که نتیجه آن عقب‌نشینی تدریجی نظامی و دیپلماتیک از این فضای ژئوپلیتیکی پرچالش خواهد بود. از طرفی کاهش وابستگی آمریکا به نفت و گاز خاورمیانه و خلیج فارس در کنار افزایش وابستگی رقبای عمده اقتصادی این کشور به نفت و گاز این منطقه، قدرت مانور آمریکا را در این منطقه افزایش می‌دهد و اگر در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس آتشی افروخته شود، حداقل از منظر انرژی، کمترین دود آن به چشم ایالات متحده و بیشترین دود آن به چشم چین و سایر رقبای عمده اقتصادی آمریکا خواهد رفت. آنگاه حضور و تفوق نظامی آمریکا در خاورمیانه و خلیج فارس عامل برتری این کشور بر رقبای اقتصادی‌اش خواهد بود. از این‌رو این کشور از سال ۲۰۰۷ به‌جد نگاه به انرژی‌های داخلی و فرایند توسعه این منابع را در دستور کار خود قرار داده است. در همین زمینه تام دانیلون، مشاور امنیت ملی سابق باراک اوباما، توسعه شیل را به‌عنوان یک لحظه دگرگونی تعریف می‌کند که به ما دست قوی در تعقیب و تکمیل اهداف امنیت بین‌المللی آمریکا می‌دهد (زیباکلام و عرب عامری، ۱۳۹۳: ۱۹۴).

اگرچه دو استدلال بالا در ابتدا کمی مبالغه‌آمیز به‌نظر می‌رسد، نمی‌توان از این واقعیت چشم پوشید که کاهش وابستگی آمریکا به انرژی در منطقه خلیج فارس و تغییر در رفتار سیاست خارجی این کشور از هم‌اکنون قابل‌رؤیت و پیش‌بینی است. ناگفته پیداست که بی‌شک وضعیت جدید نفت و گاز تولیدی شیل در آمریکا و کاهش وابستگی به نفت منطقه خلیج فارس فرصت‌هایی را برای سیاستگذاران در این کشور به‌وجود آورده و دست آنها را برای گشودن فضاهاى جدیدی در عرصه سیاست خارجی باز کرده است؛ در دوره‌ای که افکار عمومی جامعه آمریکا از دو جنگ پرهزینه افغانستان و عراق و متعاقب آن شکل‌گیری اقتصاد متزلزل و افزایش بیکاری و هزینه‌های زندگی و تورم سرخورده شده است، تغییر سریع این رویکرد و سرعت بخشیدن به آن می‌توانست رضایت و حمایت اجتماعی و سیاسی مردم آمریکا را به‌همراه بیاورد که تغییر رویکرد آمریکا که در دوره والکر بوش کلید خورد و در دوره اوباما یکی از شعارهای انتخاباتی او اصلاح ساختار مصرف انرژی کشور بود، مطلوب این ملت افتاد و متعاقب آن شرایط را برای تغییر رفتار سیاسی و بین‌المللی آمریکا فراهم ساخت. در پاییز ۲۰۱۱، دولت اوباما اعلام کرد با وجود آرام‌تر شدن بحران در عراق و افغانستان، توجه ایالات متحده به منطقه آسیا - پاسیفیک معطوف خواهد شد. در حقیقت، تدوین راهبرد استراتژی دفاعی آمریکا در منطقه آسیا - پاسیفیک (در ژانویه ۲۰۱۲)، تقویت اتحادیه‌های

استراتژیک آمریکا در منطقه با ژاپن، کره جنوبی، استرالیا، فیلیپین، تایلند و بسط همکاری با شرکای در حال ظهور از جمله هند به منظور تضمین توانمندی‌های جمعی برای تأمین امنیت دسته‌جمعی در راستای منافع ملی است. در همین زمینه معاون رئیس‌جمهوری چین طی سفری به آمریکا در سال ۲۰۱۲ اظهار داشت: «چین از نقش سودمند آمریکا در ترویج صلح، ثبات و موفقیت در آسیا - پاسیفیک استقبال می‌کند. در عین حال امیدواریم آمریکا نیز به منافع و علایق چین و دیگر کشورها در منطقه احترام بگذارد (Lampton, 2012: 22).

در همین زمان افزایش انتقادات و مناظرات داخلی در جامعه آمریکا به ادامه حضور نظامی در منطقه خلیج فارس، خروج نظامی از عراق، عدم مداخله و حمایت از متحدان اقتدارگرا در جریان تحولات منجر به جنبش بیداری اسلامی در سال ۲۰۱۱، سرعت بخشیدن به صلح اعراب و اسرائیل، دستیابی به توافق هسته‌ای (برجام) در ۲۰۱۵ با ایران را باید نشانه‌هایی از این تغییر در سیاست منطقه‌ای آمریکا در خلیج فارس و خاورمیانه به‌شمار آورد. فرهی استاد دانشگاه هاوایی آمریکا معتقد است: حوادث در خاورمیانه شرایطی را به‌وجود آورده که تصمیم‌گیری را دشوارتر کرده و همه مسائل به‌هم پیچیده شده است و این موضوع سیاست‌های متضاد آمریکا را عیان‌تر کرده است. برخی در درون آمریکا این صف‌بندی‌های ناهمگون را نشانه سیاست آمریکا در خاورمیانه می‌دانند و معتقدند آمریکا به‌طور نسبی در حال دور شدن از مسائل و مشکلات خاورمیانه است. نزدیکان اوباما از قول او گفته‌اند که وی همیشه در نشست‌های خصوصی می‌گوید «ای کاش یک نفر بیاید و کاری کند خاورمیانه از روی دوش من برداشته شود». اوباما از مشکلات خاورمیانه خسته شده است و برعکس آن چیزی که ما همیشه فکر می‌کنیم، به‌شدت به‌دنبال دور شدن از مسائل متهی به آن است. فرهی با اشاره به سخنان درمر یکی از مشاوران مطرح *اوباما* می‌گوید: مهم‌ترین محرک در سیاست خارجی آمریکا در شرایط حاضر نخواستن نقش رهبری در این بحران‌هاست. در مورد این موضوع می‌توان دلایل بسیاری آورد که چرا آمریکا می‌خواهد در بحث عراق و در سیاست‌های کلان خود در خاورمیانه ریسک‌های خود را حداقلی کند. برخی در این میان نقش ایران را پررنگ می‌کنند و اعتقاد دارند آمریکا نگران رابطه‌اش با ایران است و می‌خواهد با دور شدن از مسائل این منطقه روی نقش فعالانه ایران صحنه بگذارد و برای این تحلیل خود دلیل می‌آورند که آمریکا با سنی‌های تندرو مخالف است و در نهایت علیه هم‌پیمانان سنی خود در منطقه مانند عربستان، اسرائیل، اردن و ترکیه موضع‌گیری داشته است. سیاست خارجی آمریکا در این دوران در بن‌بست استراتژیکی قرار گرفته است. از یک طرف هزینه اشتباهات در گذشته را به دوش می‌کشد و از طرف دیگر، بی‌توجهی به رفتارهای ماجراجویانه هم‌پیمانان خود به‌ویژه عربستان و اسرائیل را باید هضم کند. او نمی‌تواند در عین حال نقش ابرقدرتی خود را در

خاورمیانه در کنار رفتارهای متضادش قرار دهد. آمریکا بارها گفته است سیاستش در خاورمیانه عکس العمل به شرایط است (فرهی، ۱۳۹۳/۴/۱۷، نشست گروه مطالعات خلیج فارس).

هدف سیاست خارجی آمریکا از سال ۲۰۱۲ تاکنون (۲۰۱۹)، تمرکز دیپلماتیک و نظامی بر منطقه شرق آسیا و حوزه اقیانوس آرام را در برمی گیرد. بنا به گفته وزیر امور خارجه وقت آمریکا هیلاری کلینتون: «پس از یک دهه جنگ در عراق و افغانستان، سیاست خارجی آمریکا بیش از پیش بر آسیا متمرکز شده است. در حال حاضر منطقه آسیا و پاسیفیک با چالش‌هایی مواجه است که رهبری آمریکا نیازمند است، از تضمین آزادی کشتیرانی در دریای چین جنوبی تا مقابله با افراط‌گرایی‌های کره شمالی و بهبود موازنه و رشد اقتصادی... به طور فزاینده‌ای مشخص است که در قرن بیست و یکم مرکز ثقل اقتصادی و استراتژیک جهان منطقه آسیا - پاسیفیک، از شبه‌قاره هند تا سواحل غربی آمریکا خواهد بود... یکی از وظایف اصلی دولت آمریکا در یک دهه آینده تمرکز بر یک سرمایه‌گذاری گسترده دیپلماتیک، اقتصادی و استراتژیک در این منطقه خواهد بود» (زارعی، ۱۳۹۴: ۴۵۶). سجادپور می‌گوید: اسناد و مطالبی که وزارت دفاع آمریکا در سال ۲۰۱۲ منتشر ساخت، گرایش آمریکا به تمرکز بر امور استراتژیک آسیا و منطقه اقیانوس آرام را مطرح کرد. به مرور در چند ماه گذشته این سیاست حداقل در بعد کلامی و سخن با عنوان سیاست ثقل‌گرایی آسیایی در کانون‌های مختلف فکری و سیاسی آمریکا مطرح شده و خلاصه تمام بحث‌ها آن است که اولاً منطقه آسیا و آسیای شرقی از نظر استراتژیکی مهم‌ترین نقطه و کانون شکل‌دهنده مناسبات آینده جهانی است. نکته دوم اینکه ایالات متحده به اندازه کافی به مسائل استراتژیکی این منطقه توجه ندارد و باید از توجه بر سایر مناطق کم کند و بر این منطقه تمرکز کند. سوم آنکه تمرکز بر آسیا به معنای کم شدن سطح درگیری ایالات متحده در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس است (زارعی، ۱۳۹۵: ۲۷۲). بر پایه انگیزه‌های مذکور وزیر دفاع وقت آمریکا در سال ۲۰۱۲ اعلام کرد که آمریکا ۶۰ درصد ناوگان دریایی خود را تا سال ۲۰۲۰ به منطقه اقیانوس آرام منتقل خواهد کرد. همچنین آمریکا به منظور ایجاد موازنه در برابر قدرت فزاینده چین در منطقه شرق آسیا گفت‌وگوهای را با فیلیپین، سنگاپور و استرالیا به منظور در اختیار گرفتن پایگاه‌های نظامی در این کشورها و تقویت ناوگان هفتم خود در منطقه آغاز کرد (Lee Lai To, 2003: 27).

استراتژی جدید امنیت ملی آمریکا در زمان ترامپ که در سال ۲۰۱۷ منتشر شد، حکایت از نگرانی شدید آمریکا از چین و روسیه دارد. در این استراتژی آمده است: اگرچه آمریکا به دنبال تداوم همکاری با چین است، چین از مشوق‌ها و مجازات اقتصادی، عملیات نفوذ و تهدیدهای نظامی تلویحی برای متقاعد کردن دیگر دولت‌ها به پیروی از دستور کار سیاسی و امنیتی‌اش استفاده می‌کند. سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی چین و راهبردهای تجاری آن آرمان‌های

ژئوپلیتیک این کشور را تقویت می‌کند. تلاش‌های چین برای ساختن پایگاه‌های نظامی در دریای چین جنوبی جریان آزاد تجارت را به خطر می‌اندازد؛ استقلال حاکمیت دیگر کشورها را تهدید و ثبات منطقه‌ای را تضعیف می‌کند (استراتژی امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۷). البته هنوز برای آمریکا، خلیج فارس جایگاه مهمی دارد، اما همان‌گونه که اشاره شد، اگرچه خلیج فارس به‌عنوان یک منطقه استراتژیک در دکترین امنیت ملی از منظر دولتمردان آمریکا بیان شد، عمده تمرکز آمریکا به سمت منطقه پر قدرت دیگر که از بعد اقتصادی بیش از خاورمیانه و خلیج فارس برای آمریکا جذابیت دارد، سمت‌وسو یافته است، آن منطقه مهم و بسیار پهناور که آینده قلب اقتصاد جهانی در آنجا می‌تپد، آسیای شرقی، جنوب شرق (پاسیفیک) و آسیای جنوبی یا به‌طور دقیق‌تر شبه‌قاره هند است. پاسیفیک منطقه‌ای است بسیار وسیع که از ژاپن آغاز شده و به شبه‌جزیره کره و سپس به چین و آسیای جنوب شرقی و از آنجا به اندونزی و جزایر مستقر در آب‌های اقیانوس آرام و استرالیا سپس به غرب آمریکا ختم می‌شود. منطقه دیگر که آمریکا به آن دل بسته و نگران آینده آن خواهد بود، آسیای جنوبی و جنوب غربی است که از هند آغاز می‌شود و به کشورهای اقماری قلمرو فرهنگی و سیاسی این کشور ادامه می‌یابد و سه کشور پاکستان، افغانستان و ایران را در برمی‌گیرد. آمریکا از این زمان تا قرن‌ها در این دو منطقه پهناور که دارای دغدغه ژئواستراتژیک و علایق ژئواکونومیک نسبت به آینده پر قدرت چین، هند و آس آن و نقش آفرینی در معاملات بین‌المللی و منافع اقتصادی و سود سرشار بازرگانی خواهد داشت، باقی خواهد ماند تا ضمن مشارکت در منافع فراوان این دو منطقه نظاره‌گر رفتار سیاسی منطقه‌ای و بین‌المللی بازیگران آن نیز باشد. سه قدرت اقتصادی بزرگ در حال طلوع در ابعاد و اندازه‌های جهانی مانند چین، هند و آس آن و هم‌پیوندی بخش اصلی بریکس در این منطقه و علایق اقتصادی و ژئواستراتژیکی روسیه اشتیاق آمریکا برای حضور بیشتر در مناطق ذکر شده را دوچندان ساخته است. اوباما در سفر خود به کشورهای آسیای جنوب شرقی در ماه‌های انتهایی سال ۲۰۱۱ در استرالیا خبر از «چرخش استراتژیک» داد. مفهوم چرخش استراتژیک برگرفته از کتاب مرجع پدر ژئوپلیتیک بریتانیایی، مکیندر است که در زمان‌های گوناگون روسیه و چین را دو قدرت محوری تلقی می‌کرد که بزرگ‌ترین تهدیدها را به کشورهای آنگلو ساکسون و پس از جنگ جهانی دوم به آمریکا ارائه کردند. از این تعبیر چرخش استراتژیک بسیاری در محافل فکری تحت عنوان دکترین جدید آمریکا نام برده‌اند که به‌ظاهر پس از یک دهه حضور نظامی در خلیج فارس (پس از جنگ عراق) حالا پس از خروج از عراق در دسامبر ۲۰۱۱ و خروج وعده داده شده بعدی از افغانستان (۲۰۱۴)، تمام تمرکز خود را بر آسیای جنوب شرقی معطوف خواهد کرد. سخنان اوباما در سال ۲۰۱۲ در استرالیا گویای اهمیت آسیای شرقی در استراتژی جدید آمریکا و تهدید چین است. او رسماً اظهار داشت:



آمریکا نقش بلندمدتی در شکل دادن به این منطقه و آینده آن ایفا خواهد کرد. ما منابع و بودجه لازم برای حضور نظامی قوی خود در این منطقه اختصاص خواهیم داد. ما توانایی بی نظیر خود را در جهت انتقال قدرت و بازداری از تهدیدهای به صلح حفظ خواهیم کرد. ما قدرت پاسیفیک هستیم و در چنان جایگاهی باقی خواهیم ماند. ما در حال نوسازی جایگاه دفاعی مان در اطراف آسیا - پاسیفیک هستیم. ولی جایگاه نیرویی ما انعطاف پذیر خواهد بود، طوری که بتوانیم آزادی عمل خود را در منطقه حفظ کنیم. ما می توانیم به چالش های مشترک (با متحدانمان) همچون تسلیحات، امنیت دریایی و ... پردازیم (زارعی، ۱۳۹۵: ۲۷۸). حوزه آسیا - پاسیفیک با برخورداری از نقش مهم و رو به رشد در معادلات و رقابت های جهانی به یکی از مهم ترین مراکز ثقل رقابت های ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی جهان تبدیل شده است. این منطقه کانون تمرکز سرمایه، فناوری است و براساس این دو مؤلفه پویاترین اقتصادهای دنیا با برخورداری از بالاترین میانگین رشد جهان در این منطقه متمرکزند. این منطقه براساس ویژگی های منحصربه فرد ذکر شده محل تلاقی سیاست قدرت های بزرگی مانند آمریکا و چین است. در واقع ساختار روابط در این منطقه بزرگ بر مبنای مناسبات این دو قدرت در حال شکل گیری است و در کنار آن بازیگرانی همانند هند، ژاپن، آسه آن و کره جنوبی تأثیرات خاص خود را بر مسائل ژئواستراتژیکی منطقه دارند (Xiaoning, 2012:12). بنابراین می توان گفت با کاهش وابستگی آمریکا به نفت خلیج فارس (کمتر از ۵ درصد)، نفت بیشتری در اختیار بازارهای آسیایی رو به رشد قرار خواهد گرفت و این امر سبب کاهش رقابت بین آمریکا و چین در منطقه خلیج فارس خواهد شد، از این رو چین تلاش می کند تا سرمایه گذاری مشترک در حوزه نفت و گاز با کشورهای عربستان سعودی، ایران و قطر را افزایش دهد. همچنین خرید نفت و گاز مایع نیز نسبت به ابتدای قرن بیست و یکم بسیار بیشتر شده است. به نظر می رسد رویارویی آمریکا و چین در نیمه دوم قرن حاضر در منطقه پاسیفیک دور از انتظار نباشد. هرچند آمریکا از سال ۲۰۳۰ میلادی دیگر قدرت برتر اقتصادی جهان نخواهد بود و این جایگاه را به ناچار به چین واگذار خواهد کرد. در پایان نباید از این نکته غافل بود که کاهش وابستگی آمریکا به نفت خلیج فارس مبین کاهش اهمیت این منطقه در سایر ابعاد و راهبرد این کشور نخواهد بود. آمریکا طی چند سال گذشته بیش از ۵۰ درصد تسلیحات خود را در منطقه خلیج فارس به فروش رسانده است و اگر فروش سایر محصولات صنعتی در حوزه های نفت و گاز و صنایع جانبی و همچنین سرمایه گذاری شرکت های این کشور در منطقه و توان مالی بسیار بالای کشورهای عرب منطقه را از خراب کاری تا سرمایه گذاری لحاظ کنیم، بهتر متوجه جایگاه منطقه خلیج فارس و کشورهای آن برای منافع ملی آمریکا می شویم. راهبرد آمریکا در دهه فرا رو، حضور مستمر نیروهای نظامی این کشور در خلیج فارس و

تقویت و توسعه پایگاه‌های نظامی خود در کشورهای پیرامون خلیج فارس و انعقاد و تجدید پیمان‌های دفاعی با این کشورهاست، اما نه به اندازه سه دهه اخیر که بیشترین تأکید و توجه خود را به خاورمیانه و خلیج فارس معطوف داشت و دو جنگ در خلیج فارس در فاصله یک دهه در عراق علیه صدام حسین به راه انداخت. از سوی دیگر، از این پس نکته مهم در شناخت و تحلیل استراتژی آمریکا در خلیج فارس، در نظر داشتن تحولات جهانی و منطقه‌ای، روش‌ها، ابزارها و نگرش‌های تازه حاکم بر کاخ سفید، به ویژه پس از تحولات ۱۱ سپتامبر است. در چنین روندی، مسائل مهم منطقه از جمله اسلام‌گرایی، ترتیبات امنیت منطقه‌ای، صدور انرژی و آینده رژیم‌های متحد یا رقیب آمریکا در کرانه‌های خلیج فارس، نه تنها از همدیگر مجزا تلقی نمی‌شوند، بلکه این پدیده‌ها با یکدیگر کاملاً مرتبط انگاشته شده و بر همین اساس در چارچوبی به هم پیوسته به آنها پرداخته می‌شود (Blomenthal, 2013: 237).

### نتیجه

همان‌گونه که گفتیم، مفهوم چرخش استراتژیک برگرفته از نظریه پدر ژئوپلیتیک بریتانیایی مکیندر است که معتقد بود در زمان‌های گوناگون روسیه و چین دو قدرت محوری هستند که بزرگ‌ترین تهدیدها را به کشورهای آنگلو ساکسون و پس از جنگ جهانی دوم متوجه آمریکا خواهند کرد، این خطر را به دولتمردان این کشورها گوشزد می‌نمود. بسیاری از محققان و صاحب‌نظران در محافل فکری از تعبیر چرخش استراتژیک تحت عنوان دکتربین جدید آمریکا نام برده‌اند که به سمت آسیا - پاسیفیک در حال جابه‌جایی و انتقال قدرت است. کشورها طی قرن بیستم و قرن پیش رو در سیاست خارجی خود با بهره‌گیری از ظرفیت‌های انرژی ملی و در چارچوب دیپلماسی انرژی، راهبرد نوین رشد و توسعه اقتصادی و تأمین منافع و امنیت ملی را در پیش گرفتند. ایالات متحده با توجه به ظرفیت‌های عظیم انرژی که در داخل دارد، سعی در برنامه‌ریزی طولانی‌مدت برای تسلط و بعضاً خودکفا شدن در این حوزه با تمرکز بر مناطق مختلف منطقه‌ای دارد و سعی می‌کند آن را دست‌مایه قدرت برتر و جهانی خود سازد. «قانون امنیت استقلال انرژی» در سال ۲۰۰۷ بعد از تصویب در کنگره به امضای رئیس‌جمهور جرج دبلیو بوش رسید. عنوان قانون مزبور، خود گویای حساسیت آمریکا با اتکا به واردات انرژی و لزوم کسب استقلال و خودکفایی در این عرصه است. در قانون مزبور تأکید خاصی بر «افزایش تولید انرژی‌های جایگزین انرژی فسیلی» و «کاهش تقاضای نفت» شده است. به عقیده بسیاری از تحلیلگران مسائل بین‌المللی تغییر ژئوپلیتیک واقعی در عرصه جهانی در قرن فرا روی، ورود نفت و گاز شیل به بازار است که در دهه گذشته به وجود آمد. بزرگ‌ترین ذخایر کشف‌شده نفت شیل در جهان متعلق به منطقه گرین ریور شامل بخشی از ایالت‌های

کلرادو، یوتا، وایومینگ در غرب آمریکا با ظرفیت ۱/۲ تریلیون بشکه است. به عقیده بسیاری از تحلیلگران مسائل بین‌المللی تغییر ژئوپلیتیک واقعی در عرصه جهانی در قرن حاضر، ورود انرژی شیل به بازار است که در دهه گذشته به وجود آمد. اوایل قرن بیست و یکم آمریکا به نحو فزاینده‌ای به واردات انرژی وابسته بود و روزانه ۲۰ میلیون بشکه نفت از سراسر جهان وارد می‌کرد و پایانه‌هایی را برای واردات گاز مایع طبیعی با قیمت بالا ایجاد کرده بود. اما اکنون آمریکای شمالی پایانه‌هایی را برای صادرات ال‌ان‌جی ارزان‌قیمت ایجاد کرده و رقیبی سرسخت برای ال‌ان‌جی صادراتی دو کشور اندونزی و قطر است. پیش‌بینی می‌شود که این قاره تا دهه ۲۰۲۰ در زمینه انرژی به خودکفایی برسد. انقلاب ناشی از تولید انرژی شیل، تأثیرات چشمگیری نیز بر سیاست خارجی آمریکا داشته است. تولید انرژی شیل، وضعیت اقتصادی آمریکا را بهبود می‌بخشد و فرصت‌های شغلی بیشتری را ایجاد می‌کند. کاهش واردات به توازن پرداخت‌ها کمک می‌کند. از طرفی کاهش وابستگی آمریکا به نفت و گاز خاورمیانه و خلیج فارس در کنار افزایش وابستگی رقبای عمده اقتصادی این کشور به نفت و گاز این منطقه، قدرت مانور آمریکا را در این منطقه افزایش می‌دهد و اگر در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس آتشی افروخته شود، حداقل از منظر انرژی، کمترین دود آن به چشم ایالات متحده و بیشترین دود آن به چشم چین و سایر رقبای عمده اقتصادی آمریکا خواهد رفت. منطقه‌ای که هم‌اکنون آمریکا در حال تغییر شیفت به سمت آن است، منطقه آسیا- پاسیفیک است. پاسیفیک منطقه‌ای بسیار وسیع است که از ژاپن آغاز می‌شود و به شبه‌جزیره کره و سپس چین و آسیای جنوب شرقی و از آنجا به اندونزی و جزایر مستقر در آب‌های اقیانوس آرام و استرالیا و سپس به غرب آمریکا ختم می‌شود. منطقه دیگر که آمریکا به آن دل بسته و نگران آینده آن خواهد بود، آسیای جنوبی و جنوب غربی است که از هند آغاز می‌شود و به کشورهای اقماری قلمرو فرهنگی و سیاسی این کشور ادامه می‌یابد و سه کشور پاکستان، افغانستان و ایران را در برمی‌گیرد. آمریکا از این زمان تا قرن‌ها در این دو منطقه پهناور که دارای دغدغه ژئواستراتژیک و علایق ژئواکونومیک نسبت به آینده پر قدرت چین، هند و آسه‌آن و نقش‌آفرینی در معادلات بین‌المللی و منافع اقتصادی و سود سرشار بازرگانی خواهد داشت، باقی خواهد ماند تا ضمن مشارکت در منافع فراوان این دو منطقه نظاره‌گر رفتار سیاسی منطقه‌ای و بین‌المللی بازیگران آن نیز باشد. سه قدرت اقتصادی بزرگ در حال طلوع در ابعاد و اندازه‌های جهانی مانند چین، هند و آسه‌آن و هم‌پیوندی بخش اصلی بریکس در این منطقه و علایق اقتصادی و ژئواستراتژیکی روسیه، اشتیاق آمریکا برای حضور بیشتر در مناطق ذکر شده را دوچندان ساخته است. حوزه آسیا - پاسیفیک با برخورداری از نقش مهم و رو به رشد در معادلات و رقابت‌های جهانی به یکی از مهم‌ترین مراکز ثقل رقابت‌های

ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی جهان تبدیل شده است. این منطقه کانون تمرکز سرمایه، فناوری و بازار بزرگ تولید کالا و خدمات و مصرف است و براساس این دو مؤلفه پویاترین اقتصادهای دنیا با برخورداری از بالاترین میانگین رشد جهان در این منطقه متمرکزند. این منطقه براساس ویژگی‌های منحصربه‌فرد ذکرشده محل تلاقی سیاست قدرت‌های بزرگی مانند آمریکا، چین، است. اگرچه آمریکا از سال‌ها پیش منطقه آسیا - پاسیفیک را به یکی از حوزه‌های اصلی حضور خود تبدیل کرده و مناسبات اقتصادی و راهبردی متعددی با کشورهای این منطقه برقرار کرده است، اما در هیچ دوره‌ای، این منطقه به این اندازه در نقطه کانونی توجه سیاست خارجی آمریکا نبوده است، به‌گونه‌ای که حتی تعهدات خود را در خاورمیانه کم کرده است. این تمرکز ویژه را می‌توان از چشم‌اندازهای مختلفی مورد توجه قرار داد. از منظر چشم‌انداز بین‌المللی به‌نظر می‌رسد رشد سریع اقتصادی کشورهای این منطقه به‌ویژه چین و هند و آسه‌آن برای آمریکا بسیار نگران‌کننده است، به‌گونه‌ای که ۵۰ درصد تولید ثروت جهانی در این منطقه صورت می‌گیرد و این امر با سرعت زیادی در حال افزایش است، به‌گونه‌ای مرکز ثقل تولید ثروت از نیمکره غربی به نیمکره شرقی انتقال یافته و همین امر نگرانی‌های جدی برای آمریکا به‌وجود آورده است، چراکه ظرفیت‌های اقتصادی به‌سرعت به افزایش توانمندی‌های نظامی خواهد انجامید و این برای منافع بلندمدت آمریکا در این منطقه تهدیدی جدی تلقی می‌شود. کاهش نیروهای آمریکا در اروپا و خاورمیانه که در راهبرد جدید دفاعی آمریکا مورد توجه قرار گرفته، ناشی از همین موضوع است. به‌نظر می‌آید بهره‌برداری از نفت و گاز شیل و خودکفایی نسبی آمریکا از منطقه خلیج فارس و جذابیت‌های اقتصادی، فناوری، بازار تولید و مصرف کالا و خدمات، نظارت بیشتر بر رفتار منطقه‌ای چین و در آینده هند، تعامل بیشتر با آسه‌آن، استرالیا و ژاپن و در مدار بعد کنترل روسیه دلایل این چرخش استراتژیک است.

## منابع و مأخذ

### الف) فارسی

۱. بزرگی، وحید (۱۳۷۵۹). نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: ماجد.
۲. زیباکلام، صادق؛ عرب‌عامری، جواد (۱۳۹۳). «منابع غیرمتعارف انرژی و جایگاه خلیج فارس در سیاست امنیت انرژی ایالات متحده آمریکا»، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و هشتم، شماره ۱.
۳. خضری، رؤیا (۱۳۹۰). استراتژی آمریکا و چین در منطقه آسیا - پاسیفیک، همکاری و تعارض.
۴. سجادی‌پور، محمدکاظم (۱۳۹۳). کالبدشکافی نطق باراک اوباما، تهران: سایت دیپلماسی ایرانی.
۵. زارعی، بهادر (۱۳۹۴). مطالعات منطقه‌ای خلیج فارس، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۶. کشمیری، سید محمد (۱۳۹۳). روابط آمریکا و چین: از همکاری اقتصادی تا رقابت استراتژیک.
۷. فرهی، فریده (۱۳۹۳). نشست گروه مطالعات خلیج فارس، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، مورخ ۱۳۹۳/۴/۱۷.

## ب) خارجی

8. Brzezinski, Sbnigniew (2012). **Strategic Vision: American and the Crisis of Global Power, Basic books.**
9. Bloomenthal, Daniel (2013). **The China – U.S Security Rivalry The American enterprise** 14 December in blog American. Com.
10. Chachavalpongpun, Pavin (2012). **ASEAN-U.S. Relations: What are the taking points?**, Singapore: Institute of Southeast Asian Studies.
11. Crane, Keite, Etal (2009). **Imported Oil and U.S National Security**, Rand corporation.
12. EIA (2014). **Annual Energy Outhook 2014 with projection to 2035.-**
13. Esmith, G. (2013). **U.S, to the top Oil producer by 2015 on Shale**, IEA Says BLOOMberg
14. EIA (2012). **Annual Energy Outhook 2014 with projection to 2035.**
15. James Baker III Institute for Public Policy October 2011
16. Keohane, Robert, (1984). **after Hegemony**, Princeton University.
17. **The future of US- Chinese Relations: conflict is a Choise, not a Necessity**, Foreieen Policy, Kissinger, Henry A.
18. Keohane and Nye (1997). **Power and Interdependence**, long man classics in political science.
19. Lee Lao To, (2003). **China, the USA and South China Sea Conflicts**, Security Dialoge, Vol.. 34, No, 1.
20. Lampton, R. (2012). **U.S- China Relations perilous past. Pragmatic present**, NewYork: Rowman&LittleField.
21. Lawrence, susanv. and David Macdonald, (2012), "US-China Relations: Policy Issues", congressional Research service.?, Turkish policy Quarterly, Vol. 12. No.4, Winter.
22. Luft, Gal (2014). **Will Energy-Reach America Depart From The Middle East and Eurasia.**
21. Rsecrance, Richard n, (1969). **"Bipolurity, Multi polarity and the Future"**, In James - N. Rosenau (ed). **International Politics and Foreign Policy: A Reader in Research and Theory**, New York: The Free Press.
22. WEC, (2013). **World Energy Resources survey World Energy Council.-**
23. Westphal, k. (2013). **unconventional oil and Gas-Global consequences.-**
24. Zakaria, Fareed, (2008). **"The post-American word"** New York: Norton compony.
25. Xiaoning, Ahang (2012). **Japanese Side Argues U.S – Japan security Treaty Applicable to Diayu Island: Chinese side Expresses Grave Concern and firm Opposition**, China News Service.
26. www. diplomacy.ir